

بین و مدار شسته



نوشته: جان ویلسون

ترجمه: دکتر فرید مراد خانی

عوامل بسیاری دست به کار بوده‌اند تا نسبتی بین دین و مدرنیته به وجود آمده است. از میان عوامل مذکور می‌توان به آگاهی فزاینده بسیاری از جوامع انسانی کنونی، آگاهی از جوامع گذشته گزارش شده در تاریخ و تصدیق تکثر فرهنگ‌های پیوند یافته با آن‌ها اشاره کرد مجموعه ویژگی‌های فرهنگی دوره مدرن بسیار متفاوت از ویژگی‌های فرهنگ قبیله‌ای منزوی، جامعه روستایی قرون میانه یا جامعه در حال گذار در صدر دوره مدرن است. صحبت از دین یعنی شناخت مجموعه خاصی از نگرش‌ها و فعالیت‌های فرهنگی که اشاره به سرچشمه‌های عمیق قدرت^۱ در فرهنگ است. بحث این است که چگونه آدمیان با آن قدرت در نسبت و در تناظرند و نیز چگونه باورها و رفتارهای پیروان آن را تدوین می‌کنند. هر کدام از این نگرش‌ها به غایت دشوار است و بحث از نسبت بین آن‌ها چالشی را پیش می‌آورد.

زمانی حسب باوری مسلم می‌گرفتند که توسعه فزاینده دانش علمی راه به ظهور جوامع پویای غربی و توسعه تأثیر آن‌ها برده است. پیروزی عقل و رفتار معقول بر شیوه‌های اندیشه و سرمشق‌های بسته به فرهنگ‌های سنتی کم‌وبیش مقبول افتاد. بنابراین منطقی است که در انتظار این قول باشیم که باورها و رفتارهای دینی به محیط جوامعی که در راه نجدد هستند، تحمیل می‌شوند.

در این شرایط چنان می‌نماید که دین به کلی از میان برخیزد، اما مدارک و شواهد نشان می‌دهد که دین، جایگاه برجسته‌ای در جوامع مدرن دارد و هرگز ناپدید یا تأثیرش زایل نشده است. در واقع ادیان نقش‌های متفاوتی در جوامع مدرن باز می‌کنند و جوامع نیز به نوبه خود تأثیر وسیعی بر ادیان می‌گذارند. واژه مدرنیته به شرایط فرهنگی اشاره دارد که شرایط و مناسباتی جهت هر نظر و عملی در فرهنگ خاصی برقرار می‌سازد. باورها و رفتارهای دینی نمی‌توانند بی‌تأثیر باشند، حتی وقتی کسانی چنان از دین خود حمایت می‌کنند که گویی مصون از وضع فرهنگی عصرش است. از آن‌جا که دین یک واقعیت فرهنگی در مدرنیته است، پس گریزی از مدرنیته نیست.

معنای مدرنیته

امر مدرن، مدرنیسم، مدرنیزاسیون، مدرنیته^۲ و واژگان وابسته به آن هر روز در رسانه‌های عمومی به همان میزان به کار می‌روند که در مجلات و مبادلات فنی و تخصصی. شیوع واژگانی از این دست تقریباً ناشی از دگرگونی مجموعه معانی باز بر آن‌هاست. جهت ایضاح بحث برآن بین این واژگان تمایزی قابل شوم.

اولاً، کلمه مدرن واژه‌ای متضایف است، یعنی دال بر امر تازه‌ای در مقابل امر کهنه است، دال بر بدعت در مقابل

آنچه سنتی یا میراث است. به هر حال، آن‌چه در زمان و مکان خاصی در یک فرهنگ مدرن خوانده می‌شود یا در آینده یا در شرایط دیگری ضرورتاً چنین تعریف نخواهد شد. بالاخص، طلاب دینی و کسانی که به تعریف الگوهای فرهنگی در زمینه‌ای علاقه‌مند هستند، نایستی از ارائه آن در چشم‌اندازی از دریافت‌های متغیر از آن‌چه «مستحدث» و آن‌چه «کهنه» است، عاجز باشند. از آن‌جا که حکم درباره آن‌چه مدرن است موضوع منظر ناظر است، در واقع، پدیدارهایی از این قبیل می‌توانند به نحو قابل ملاحظه‌ای بسته به شرایط بسیاری باشند. بنابراین اکنون معلوم است که «معماری مدرن» نیم قرن بیستم، امری تاریخی است. در عین حال، موسیقی سمفونی قرن نوزدهم بایستی برای کسانی که آن را در برابر سبک باروک قرار می‌دهند، مدرن به نظر برسد، اما کسانی که آن را در برابر استرونیسکی قرار می‌دهند، از مد افتاده است.

ثانیاً، واژگان مدرنیسم و مدرنیزاسیون به ترتیب نگرش‌های فرهنگی و اجتماعی را یا برنامه‌های متفرع بر آن‌چه به‌عنوان امر مدرن درک می‌شود، تصویر می‌کنند. مدرنیسم متضمن نحوی تعهد صریح و خودآگاه نسبت به امر مدرن در گستره‌های فکری و فرهنگی است. مدرنیسم متضمن تعهدی در حمایت از اصول و عقاید امر «مستحدث» در مواجهه با نقادان، مخالفان و بدگویان آن است. در این معنی، مدرنیسم همان مدرنیزاسیون یعنی بازساخت با برنامه^۳ ابعاد سیاسی اقتصادی جامعه در حمایت از امر «مستحدث» است. این تمایز بیش از آن‌که به صحبت از کاتولیسم رومی فرانسه قرن نوزدهم یا به پروتستانتیسم امریکایی قرن بیستم یا حتی به صحبت کسانی که حامی تفاسیر معاصر از سنن هند باستان هستند، دلالت کند بر «مدرنیزاسیون» سنت دینی دلالت دارد. بالعکس، مدرنیسم بیش‌تر اشاره دارد بر مدرنیزاسیون کارخانه یا سازمان‌دهی تولید آن یا مدرنیزاسیون اخذ مالیات. مدرنیسم در معنای متعارف آن در معرفی چنین موضوعاتی مفید فایده نیست، مگر این‌که ما درباره معماری کارخانه در یک مورد خاص و اموری که مشمول کد مالیاتی هستند صحبت کنیم.

بنابراین، صحبت از «مدرنیزاسیون» دین نامناسب می‌نماید، مگر این‌که مراد از دین آخذ هرچه پیش‌تر برنامه‌های سیاسی و اجتماعی از آن باشد. از سوی دیگر، مدرنیسم در این سیاق متضمن تعهدی است به یک برنامه فرهنگی تا دین را از مجرای آن با مسائل کلی‌تری در دیگر گستره‌ها سازگار کند، اما آیا مدرنیسم امری قابل تقسیم و تجزی است؟ نگرش‌ها نسبت به هنر، موسیقی، درام، دین و مانند آن معمولاً به هم بسته است و مجموعه قدرتمندی از تعهدات متقابل را شکل می‌دهند. در واقع،

مدرن ثنوی و دوباره^۵ ظاهر می‌شود. یا یک فرد یا گروهی بر له مدرنیته‌اند (و از این رو علیه تعلقات و تعهدات دین سنتی) یا بر له دین سنتی هستند (و از این رو بیزار از مدرنیته در هر شکلی از آن).

این شقاق در شدیدترین تفسیرش وصف هر دوره از تغییر فرهنگی است که بر ما معلوم است، بالاخص وصف دوره‌ای که با عنوان دوره مدرن می‌شناسیم. ذیل تغییر فرهنگی و اجتماعی و بالاخص مدرنیته، یکی از بسیار پاسخ‌ها تلاشی است جهت تأیید دوباره اشکال فرهنگ سنتی، هر چند به غایت گزینشی و اغلب با تفاسیری جهشی همراه بود.

تغییر فرهنگی و مدرنیته

بی‌فایده نیست که به اجمال تمایز مابین تغییر فرهنگی و مدرنیسم را بجوییم. به درستی گفته‌اند که مدرنیسم اخص از تغییر فرهنگی است. تغییر فرهنگی در جوامع انسانی در هر دوره‌ای که معلوم ماست امری مسلم است. تغییر فرهنگی و اجتماعی در پاره‌ای از دوره‌ها بیشتر تر و در پاره‌ای کمتر بوده است، اما به قطع ما جامعه‌ای نمی‌شناسیم که تماماً مصون و ایمن از تغییر فرهنگی بوده باشد. مدارک و شواهد درباره جوامع و فرهنگ‌های باستان اجازه نمی‌دهد که وجه تمایز را بیرون کشیم، اما با دست آمدن نمونه‌های تاریخی اخیر برخی تعمیم‌ها را می‌توان مجاز تلقی کرد. از این رو می‌توان سرشت پاسخ‌های دینی به دوره‌های دچار تغییر فرهنگی را تشخیص داد. یکی از پاسخ‌ها می‌تواند همان بسط دیدگاه دوباره از جهانی باشد که ما در تاریخ با عنوان «متمدن» در مقابل «بربر» و «مؤمنان» در مقابل «مشرکان» و مانند آن سراغ داریم. پاسخ دیگر می‌تواند تقویت راست‌کیشی^۶ و راست عملی^۷ یا تقویت سنت در تعامل بین فرهنگ‌ها و یا تعامل در درون یک فرهنگ باشد. پاسخ سوم بازگشت و تکرار هزاره‌ها یا پاسخی مثبت بر مکاشفات و مقدرات به تغییرات فرهنگی باشد. در این مرحله تغییر آن چنان مهیب و شدید تجربه می‌شود که منجر به باور به یک تحول عظیم^۸ می‌گردد.

چنین مجموعه‌ای از آرمان‌های فرهنگی ممکن است با تحولات اقتصادی و سیاسی که با مدرنیزاسیون پیش می‌آید، در ارتباط باشد. باور به این‌که مدرنیسم فرهنگی اغلب با برنامه‌های مدرنیزاسیون اجتماعی پیوند می‌خورد که مکرر در باور کلی‌تری ظاهر می‌شوند که در آن سکولاریزاسیون با بی‌رحمی امر مستحدث را به جای امر کهنه می‌نشانند. این بحث در صورت نهایی به این نتیجه می‌انجامد که فراشد سکولاریزاسیون نیز همانند دین متضمن اموری غایی، بی‌چون و چرا و ورای نقد و نظر می‌گردد. در این مرحله است که واژه مدرنیته وارد بحث می‌شود. مدرنیته صراحتاً گشودگی نسبت به امر مستحدث و تعهد به آن را در مقابل امر کهنه یکی می‌انگارد. اقبال به واژه مدرنیته ما را به آگاهی از تحول و تغییر فرهنگی سوق می‌دهد. با این وصف، دگرگونی اکثر اوصاف موافق با جوانب فرهنگ مدرن است که آن‌ها را به شکل بیانی از یک موجود هویت قدرتمند و منسجم پدیدار می‌سازد. مرحله اخیر به طور مؤثری واژه مدرنیته را القا می‌کند. هر چند ملاحظه اجمالی این مرحله، موجب پریشانی فکر ما خواهد شد. استفاده از واژه مدرنیته به نحوی که دال بر رسانه و واسطه‌ای معنوی در زندگی معاصر باشد، که ضرورتاً رقیب سنن دینی نیز تلقی گردد، پاریگر نیست. استفاده از آن به شیوه‌ای انتزاعی یا غیرملموس به عنوان وسیله تصدیق تغییر فرهنگی و آگاهی از آن، که در جوامع معاصر فراگیر است، بسیار سودمند خواهد بود. تمایز استفاده‌های انتزاعی و ملموس مدرنیته بر چه مبنایی استوار است؟ نتیجه ناخوش‌آیند ملموس گشتن واژه مدرنیته این است که آن با موضوع مورد بحث خود سروسامان می‌یابد. تلقی مدرنیته به سان رسانه و واسطه معنوی که بتواند همه موارد خاص تعهد به امر مدرن را در برگیرد، خواه از طریق مدرنیسم خواه از راه مدرنیزاسیون، تلویحاً اثبات پدیده‌های دینی است، تلقی اخیر بر آن است که مدرنیته نقش فرهنگی یا نقش‌هایی با منشی دینی ایفا می‌کند. لذا مدرنیته به سان رقیبی برای دین سنتی یا دین اصیل^۹ ملاحظه می‌شود. مهم‌ترین دلالت این دیدگاه این است که دین در جامعه

باور به این‌که مدرنیسم فرهنگی اغلب با برنامه‌های

مدرنیزاسیون اجتماعی پیوند می‌خورد که مکرر در باور کلی‌تری ظاهر می‌شوند که در آن سکولاریزاسیون با بی‌رحمی امر مستحدث را به جای امر کهنه می‌نشانند. این بحث در صورت نهایی به این نتیجه می‌انجامد که فراشد سکولاریزاسیون نیز همانند دین متضمن اموری غایی، بی‌چون و چرا و ورای نقد و نظر می‌گردد

نشاندن مدرنیته در این چارچوب نیز خود مقوله خاصی از تغییر فرهنگی و اجتماعی است. دقیقاً متغیر فرهنگی و اجتماعی است که جهان معاصر به طور خود-آگاهانه بدان باور کرده است. ویژگی پاره‌ای از نگرش‌ها به دین مدرنیته را مشخص می‌کنند، اما چنین نگرش‌هایی گویی مایلند مورد خاصی از یک نگرش جامع به مسئله تغییر باشند و نه منحصرأ مربوط به دین. برای مثال، مدرنیته تعلق و تعهد نظام‌مندی به عقلانیت دارد، یعنی، باور به این‌که مبانی و اصولی که منطقاً سازگاری و قابلیت شمول دارند بایست اساس تغییر باشند. از این رو، مدرنیته بر آن است که نقش نمادها و شبه آگاهی‌ها را کم‌ارزش جلوه دهد. نگرش سوم و مناسب این است که حیات بشر به غایت منقطع و سازگار است. تعبیر اخیر، یقیناً بیان کاملی نیست و مطمئناً یکی از نگرش‌ها به تغییر اجتماعی و فرهنگی است. در عین حال، یک مورد خاص است، چرا که خود - آگاهانه است، پاسخ‌های معقولی است به پدیده‌های بزرگ‌تر و جامع تغییر اجتماعی.

خصوصیت پاره‌ای از سنن دینی نسبت به مدرنیته، بالاخص هنگامی که در قالب انکار مدرنیته درمی‌آید، به همان میزان که پاسخی خاص به تغییر اجتماعی است پاسخی به ضد آن نیز هست، یعنی استقبال پرشور و شوق از تغییر به واسطه مدرنیته ریشه‌دار و پایرجا. نگرش صریح و تحصلی به تغییر اجتماعی بیش از آنکه مستقیماً به تجربه تغییر اجتماعی مربوط باشد، پاسخی منفی به آن است. هر دو نگرش‌ها مصادیقی از افراد و گروه‌هایی هستند که در سراسر تاریخ به لحاظ دینی نسبت به تغییر اجتماعی و فرهنگی حساس بوده‌اند.

تأثیر مدرنیته بر دین
اگر مدرنیته را در این معنای وصفی ملاحظه کنیم، تعهد و تعلق قطعی به مدرنیزاسیون به لحاظ اجتماعی و به مدرنیسم به لحاظ فرهنگی ابتدای بایست به صورت جریان‌ی منسجم در ایالات متحده لحاظ شود. ممکن است گمان کنیم فرانسه انقلابی در دهه‌های آخر قرن نوزدهم و یا ژاپن در اواخر قرن بیستم نمونه‌هایی تمام عیار از تعهد و تعلق به امر مدرن باشند. یقیناً، در ادوار خاصی جوامع دیگر نیز می‌توانند تعلق و تعهدی تمام عیار نسبت به تغییر و تحول را هویدا سازند. اما در طول تاریخ جامعه آمریکایی کامل‌تر از دیگر جوامع دست به برانداختن شیوه‌های سنتی زده و خود - آگاهانه به جای آن‌ها شیوه‌های مستحدثی جایگزین کرده است. آن‌جاست که بهترین نمایشگاه‌ها در دسترس‌اند و در طول زمان جلوه می‌کنند، آن‌جاست که انواع تغییرات فرهنگی ناشی از مدرنیزاسیون نظام‌مند جامعه مشهود است. در همان‌جا ما می‌توانیم تغییرات واقعی در دین را نیز مشاهده کنیم که به نظر می‌آید به نحو قابل ملاحظه‌ای نامتجانس نیز هستند، یعنی، تغییراتی که به هیچ‌وجه در مسیر واحدی نیستند، به هر حال دشوار می‌توان به نحو کامل بیان نمود که در دوران مدرنیته چه بر دین رفته است.

اگر مدرنیسم به‌سان مورد خاص و خود - آگاه از پاسخ تحصلی به تغییرات اجتماعی و فرهنگی بازشناخته نشود، در این صورت چگونه دین می‌تواند حساس و مسئول ظاهر شود و تحت شرایط تغییر خودآگاهانه اجتماعی و فرهنگی در جهان معاصر دچار تحول گردد. اگر ما واقعیت تغییر فرهنگی را از یک اصل پذیرفته شده، از یک امر معنوی، جدا کنیم و از این رو مدرنیته را فقط از

ممکن است گمان کنیم فرانسه انقلابی در دهه‌های آخر قرن نوزدهم

و یا ژاپن در اواخر قرن بیستم نمونه‌هایی تمام عیار از تعهد و تعلق به امر مدرن باشند. یقیناً، در ادوار خاصی جوامع دیگر نیز می‌توانند تعلق و تعهدی تمام عیار نسبت به تغییر و تحول را هویدا سازند. اما در طول تاریخ جامعه آمریکایی کامل‌تر از دیگر جوامع دست به برانداختن شیوه‌های سنتی زده و خود - آگاهانه به جای آن‌ها شیوه‌های مستحدثی جایگزین کرده است

گزارشات مکتوب مانع

دیدارهای حضوری شده است،

مناسک و مراسم دینی اغلب با رسانه تلویزیون تماشا می شود

نه با حضور در اماکن دینی

ناظر با حیات عمومی و بیرونی، نسبت تأثیر سنن دینی در گستره مکان و زمان شخصی افزایش می یابد.

اینها نمونه هایی است از آنچه ما می توانیم شاخص خاص لحاظ کنیم که جهان مدرن با آنها همه رفتارها و باورهای دینی را متأثر می سازد. این شاخص خاص و صفت ممیزه به طور کلی با کدبندی ادیان در اصطلاحات و نمادهای ادوار و جوامع معینی خواه چادر نشین، روستایی یا شهری قابل قیاس است. میزان نفوذ در شرایط جهان مدرن در برخی جهات متفاوت است اما سنخ متفاوتی از تأثیر و نفوذ نیست. به هر حال، دین نیز به طور کلی دوره مدرن را متأثر کرده است، اما نه بر مبنای پاسخی آگاهانه به تغییر اجتماعی و فرهنگی آن گونه که در مدرنیسم نمایان شده است.

پاسخ های دینی به مدرنیته

به هر حال بین صفت ممیزه دوره مدرن و نفوذ سنن دینی و پاسخ های صریح دینی به تغییر اجتماعی آن گونه که در جامعه مدرن عیان است، تقابلی وجود دارد. این پاسخ ها، را بالاخص آن گونه که در جامعه ایالات متحده به نمایش درآمده است، می توان به پنج دسته تقسیم نمود.

۱. یک سنخ از پاسخ ها ناظر به حمایت از عقاید مستحدث دینی یا دعوی بصیرت تازه نسبت به سنن دینی عتیق است. این عمل بارها ذیل عنوان درک درست از امر عتیق ظاهر می شود. نمونه ای دراماتیک از این پاسخ در آمریکای شمالی انجمن اُنیتا^{۱۱} به قرن نوزدهم است. جان همفری نویز^{۱۲} مؤسس آن انجمن، بر آن بود که خاستگاه های معنوی جهت حیات مشترک مدرن انجمنش از مسیحیت آغازین سرچشمه می گیرد، و انجمنش عامل به باورهای مسیحیت آغازین است. نمونه جالب دیگر علم مسیحی^{۱۳} است. مری بیکر رادی^{۱۳} مؤسس آن بر آن بود که او به درستی تعلیم مسیح (ع) را تفسیر کرده است. در واقع پیام اصیل مسیحیت آغازین را، که به گمان او موجب تشقی و التیام بصیرت مدرن است، بیش کشیده است. بسیاری از گروه های بدعت گذار دین معاصر مراجع خود را بیش از غرب در دانش و شعایر شرقی یافتند.

قادر خواهیم بود بی هیچ خلطی پاسخ های دینی به حیات مدرن را مورد توجه قرار دهیم.

بوروکراسی و عقلانیت

پاره ای از تغییرات مشهود در دین در نسبت با جهان مدرن به وضوح از تأثیر تأسیسات دینی به واسطه فنون و رویه های توسعه یافته در دیگر بخش های جامعه مأخوذ است. سنن کلیسایی چیزهای زیادی از کار و بار جهان مدرن را پذیرفته است. این قرن و رُدی های اخیر به ناگزیر در حال ریشه دواندن و مرکزیت یافتن هستند. برای مثال، این مسئله در ارتباطات مشهود است؛ تماس های تلفنی جای مکتوبات و نامه نگاری های کشیشان را گرفته است؛ گزارشات مکتوب مانع دیدارهای حضوری شده است، مناسک و مراسم دینی اغلب با رسانه تلویزیون تماشا می شود نه با حضور در اماکن دینی. انطباق با این نوع از فن مدیریت به طور بالقوه موجب قوت رهبران دینی شده است. اما همین جامعه مدرن نیز دانش را به کوی و برزن می برد و توانایی به چالش کشیدن چنین انتقال قدرتی را به مراجع اصلی توسعه می بخشد. لذا روندهای متناظری نیز در کار هستند تا هم منطقه گرایی^{۱۴} در محله ها و هم ایجاد سازمان های دینی کلیسایی تقویت شود. سازمان ها و تأسیسات دینی فنون عالم مدرن را به طور وسیع به کار می گیرند. (رسانه ها، نامه نگاری ها و فعالیت های اینترنتی) تحولات جهان مدرن نیز موجب شیوع رفتار دینی می شوند. بسیاری از رفتارهای دینی با سطح بالاتری از عقلانیت، که لازمه عمل در جهان پیچیده معاصر است، مرتبط اند. یک نمونه از این علایق تنظیم و سامان دادن به زمان است. در گذشته ادیان سنتی ساختاری از زمان را تحمیل می کردند یا حداقل آن را تأیید می کردند که شامل هزاران عید و جشن دینی بود.

در جامعه کنونی چنین مواردی در تنش با طرح های گستره اجتماعی (بالاخص اقتصادی) است، از این رو دیگر واجد ارزش زیادی نیستند. بنابراین می توان محدودیت های تازه خاصی در دین سنتی، تا آن جا که با جهان عمومی مدرن مرتبط است، مشاهده کرد. اما در

۲. پاسخ دیگر انطباق خود - آگاهی سنن دینی با جامعه مدرن است. در واقع، با عباراتی صریح واژه مدرنیست را با تحقیر در نسبت با دین به کار می‌برند. این مقوله در انطباق‌های مشهوری چون انطباق لیبرالیسم پروتستان، اصلاح سنت یهودی و کاتولیک رومی از نوع آمریکایی آن در قرن نوزدهم قابل ملاحظه است.

۳. نمونه سوم از این دست پاسخ‌ها تلاشی قطعی در جهت حفظ و تداوم سنت است، هرچند سنت به طور خود - آگاهانه مقید به قیودی است که از مجرای چارچوب جدید وضع می‌شود. این استراتژی در بسیاری از جهات از جنس پاسخ‌های کلیسایی قرون نوزده و بیست به جوامع مدرن است.

۴. نمونه دیگر از پاسخ‌ها، که به ندرت به‌عنوان پاسخی به مدرنیته بازشناخته می‌شود، همان تصدیق دوباره سنت مسالم و مستنبط است، در یک صورت متصلب، مستخلص و حتی تحویلی.

جریان‌های بنیادگرایی^{۱۴} در اغلب سنن عمده دینی در جهان از این منظر قابل فهم و تفسیرند. از این منظر بنیادگراها در آرایش و پیرایش سنن خاصی کمتر از مدرنیست‌ها، که به واسطه فرهنگ مدرن بسیاری از سنن را دچار آرایش و پیرایش کرده‌اند، نیستند.

۵. نمونه نهایی پاسخ دینی به تغییر اجتماعی در جهان مدرن پیدایش سنن به کلی تازه است، این قول موجب تجلیل از امر مدرن به گونه‌ای نامناسب می‌شود، گرچه ممکن است این کار موجب بازیافت سنن مشرکان شود یا قالب باورهای ظاهری^{۱۵} و باطنی^{۱۶} به خود بگیرد. این ادیان مستحدث تلاش‌های صریحی در جهت انکار سنن قدیمی هستند و نه تلاش در انطباق با آن‌ها. اما در معنایی وسیع آن‌ها پاسخی به تغییرات اجتماعی و فرهنگی تجربه شده به واسطه مردمان دوره مدرن هستند.

مطمئناً پنج منظر اخیر تقسیمی استحصانی است، چرا که حد و مرز دقیقی بین این پنج منظر وجود ندارد. به هر حال لازم به ذکر است که روابط پنهان و پیدای فرهنگ‌ها و ادیان مدرن از یک سنخ خاص نیست. روابط بسیار متنوعند. در واقع روابط به قدری زیادند که جنبش‌های دینی پاسخ و عکس‌العملی است در مقابل دریافت‌های مدرنیته در شیوه‌های مختلف که خود می‌توانند مقابل یک‌دیگر قرار گیرند. مواجهه کلاسیک بین لیبرالیسم یا مدرنیسم و بنیادگرایی در فرهنگ آمریکایی نخستین نمایش از این تضاد و تقابل در بین پاسخ‌های اساساً مرتبط، هرچه متفاوت، نسبت به تجربه مشترک فرهنگی است.

ساخته است. پاسخ‌های دینی به مدرنیته صریح و در ردیف تصدیق دوباره تند و تیز سنن است. مدرنیته نیز به پاس داشت عاری از نقد و نظر تغییر فرهنگی می‌پردازد. مدرنیته به طور سودمندی به نوعی از تغییر شدید اجتماعی و از این رو فرهنگی اشاره دارد که بالاخص اروپا و آمریکای قرن نوزدهم و بیست را مشخص می‌کند. با این وصف، این دوره بی‌همتا و بی‌نظیر نیست چرا که در ادوار ابتدایی‌تر چیزی شبیه همان نمونه از رشته پاسخ‌های دینی به تغییر اجتماعی بوده است. برای مثال، حیات دینی در امپراطوری روم می‌تواند همتای مفیدی برای آن باشد. با این حال مهم این است که امر مدرن فی حد ذاته در قالب رسانه و واسطه امر معنوی، که از آن دین است، نیست. مطلب آخر این که مدرنیته بیش تر دین را به چالش فرامی‌خواند و نه این که تهدیدی بر آن باشد. با این وصف، مفاهیمی چون مدرنیته و دین در عین حال که فریبنده‌اند پیچیده نیز هستند.

پی‌نوشت:

گفتار حاضر ترجمه مدخل modernity از دائرةالمعارف ادیان ویراسته الیاده است.

The Encyclopedia of Religion. ed. Mircea Eliade. New York, 1987. Vol. 10. pp. 18-22.

1. Power

2. Programmatic

۲. از ترجمه واژه‌های مذکور به جدید = Modern، تجدد مآبی / نوگرایی = Modernism، نوسازی = Modernization و تجدد = Modernity صرف‌نظر شد.

4. Quthentic

5. Dichotomously

6. Orthodox

7. Orthopraxy

8. Big Change

9. Localism

10. Oneida

11. John Humphery Noyes

12. Christian Science

13. Mary Baker Eddy

14. Fundomentallsm

15. Exoteric

16. Esoteric



نتیجه

مدرنیته به شیوه‌های نامتجانس پیدا و پنهان دین را متأثر